

۱۶۸۱۴

مجله	دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز
تاریخ نشر	تابستان ۱۳۵۵
شماره	۱۱۸ سال ۲۸
شماره مسلسل	۱۱۸
محل نشر	تبریز
زبان	فارسی
نویسنده	رضا انزابی شزار
تعداد صفحات	۲۰۹ - ۲۴۱
موضوع	حجرت پیامبران و قصص قرآن در ادبیات فارسی
سرفصلها	
کیفیت	
ملاحظات	

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۳۸۱/۱۲/۲۵

رضا انزابی نژاد

چهره پیامبران و قصص قرآن در ادبیات فارسی

این راست است که اساطیر - اگر نه حقیقت - ریشه در حقیقت دارند. این نیز درست است که سرگذشت پیامبران که از روزنه قرآن در ادب پارسی تابیده با اساطیر و افسانه های بسیاری آمیخته .

این نیز گفتنی است که فرهنگ اسلامی یکی از ارجمندترین دستمایه های سخنوران ما بوده و بازار این سکه چنان رایج ، که در هر پهنه از آفرینش هنری و ادبی بکار گرفته می شده ، و از اینجاست که در همه گونه های سخن از نظم و نثر ، رنگ و بوی فرهنگ اسلامی ، بویژه قصص قرآن را توان دید .

اما این نیز دانستنی است که چون گویندگان و نویسندگان ، آگاهی عمیقی از بسیاری از شاخه های فرهنگ اجتماعی می داشتند ، گاه به فضل و به جا ، و دیگر گاه به تفاضل و بی جا ، همواره کوشش داشتند آنهمه آگاهی را جای جای در سخن خود بکار برند ، مخاطب شاعر هم که در این سوی شعر می نشست ، خود فریدی بود از نخبگان آسوده ، و

نه مردی عامی از عامه مردم ، پس اگر آنهمه مسائل - هر چند به اشارت یا به کنایت - در سلك سخن می نشست معانی لفظ و دقایق معنی از چشم و خرد خواننده پنهان نمی ماند .

براین بیفزاییم که در بسیاری از برهه های تاریخ اجتماعی و ادبی ما ، شعر صورت کلاسی داشته که به آستان امرا تحفه فرستاده می شده ، یا نقلی که در بزم اشراف ، کام حاضران را شیرین می کرده ، پس چون چنین بود ، آن کالا هر قدر دزیوشی سنگین و لایه ای رنگین نهاده و نهفته می گشت مطبوعتر و مقبولتر بود . وجود لغزها ، معماها ، مماثله ها و مناظره ها و ماده تاریخها شواهد عینی براین واقعیت هستند .

اما امروز مسأله به گونه ای دیگر است : همه یا بیشترین بخش از آگاهی های فرهنگی و دینی و اجتماعی خفته در دیوان های شاعران و رسائل اندیشمندان برای طالبان جوان یگانه و یاکم آشنا است . اینک ببینیم برای جوینده ای که آهنگ سیر و گشت در پهنشدت ادب پارسی را دارد چه مایه از آگاهی لازم است ؟

ناگزیر آگاهی از علوم و فنون : قرآن ، حدیث ، احکام فقهی علم کلام و اصول ، تاریخ ، ملل و نحل ، نجوم و هیأت ، رسوم و آداب ، ویژگی گلها و گیاهان ، شخصیت حیوانات و خاصیت پرندگان ، بازی شطرنج و نرد و ... پای موزه و دست افزار چنین سیر و سفری است .

برای هر يك از موارد فوق ، شاهد های زیادی می توان یاد کرد که اگر خواننده از این فنون و دانشها بی خبر باشد یقیناً رمز و راز

لطف سخن و عمق اندیشه را درنخواهد یافت .

به یکی دو سه مثال بسنده می‌کنم : مثلاً

جهاننداری کجا آید ز نا اهل سقنقوری کجا آید ز کافور (قاآنی)

اگر خواننده این بیت از خاصیت سقنقور^۱ که [گوشت او بغایت

مقوی باه است^۲] و نیز کافور را که دوابی است خوشبو و سفید با این

دیرگی نشناسد که [... قوه شهوانی را قطع کند ...^۳] مفهوم بیت را

چگونه درخواهد یافت ؟ در این مورد شاهدی دیگر می‌آورم :

عمری گفتم غذا ز کافور کنم تا شهوت طبع را ز خود دور کنم

اکنون که بیاض شیب ، کافورم داد از بی خردی میل سقنقور کنم^۴

همچنین در مورد بیت زیر :

نمود فضل تجرد به خاکیان روشن

به آفتاب چو همسایه ساخت عیسی را^۵

در یافت مفهوم گسترده این بیت که هیچ دشواری و تعقیدی در

ساختمان نحوی و صرفی و کلمتی ندارد باز بسته به اینست که در ذهن

خواننده ، این آگاهی ها رسوب داشته باشد که : بنا بر اعتقادات دینی ،

عیسای مریم را خداوند به آسمان برده^۶ و نیز عامه را این عقیده هست

که عیسی در این فر از بویی و عرو جش از تمام تالابوق دنیاوی پاك^۷ و مجرد بوده^۷

۱- جانوری است از حشرات الارض مثل سوسمار (لغت نامه)

۲- غیث اللغات ۳- ترجمه صیدنه ابوریحان به نقل از لغت نامه دهخدا

۴- جامی ، رباعیات ، تصحیح هاشم رضی ، ص ۸۲۹ ۵- جامی

۶- آیه ۱۵۷ سوره نساء

۷- قس : گزرویی ، پاك و مجرد چو مسیحا به فلک

از فروغ تو به خوردشید رسد صد پرتو (حافظ)

و تنها] ... سوزنی همراه داشت و چون به فلک چهارم رسید ... فرمان رسید که همانجا نگاهش دارند ...^۱

و این آگاهی نیز باید باشد که [جای خورشید به فلک چهارم باشد]^۲ شاهدهی دیگر برای همین مورد:

صبح دارم کافتابی در نهان آورده ام آفتابم کز دم عیسی نشان آورده ام^۳ همچنین ازبیت زیر:

خضرای دمنه حرم شرع و دین او افعی نفس کوردلان را زبرجد است^۴ چه چیز دانسته خواهد شد اگر معلوم نباشد که [مار افعی چون زمرد بیند چشمش بیرون آید]^۵ و این هم شاهدهی دیگر برای همین مورد:

آن زمرّد باشد، این افعی پیر بی زمرّد کی شود افعی ضریر^۶ يك مورد هم از این گونه موارد می آردم و سخن را کوتاه می کنم:

[سالی نزاعی در میان پیادگان حججیج افتاد و داعی هم در آن سفر پیاده، انصاف درس و روی هم فتادیم و داد فسوق و جدال بدادیم. کججواه نشینی را شنیدم که باعدیل خود می گفت: یا للعبج ا پیاده عاج چوعر صه شطرنج بسر برد فرزین شود یعنی به از آن می گردد که بود و پیادگان حاج بادیه بسر بردند و بتر شدند]^۷

۱- آندراج ۲- آندراج ۳- خاقانی

۴- جامی، فصاید ۵- نزهت نامه علائی

۶- مثنوی ۷- گلستان - باب هفتم

در این حکایت ، گذشته از اینکه طنز دقیقی با تلمیحی ظریف به آیه « فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج »^۱ بکار رفته ، در نتیجه گیری داستان که به شیوه ای سخت استادانه بیان شده - و اوج هنر سعدی نیز هم در آن نجاست - طنزی تلخ و گزنده بکار رفته که طشت رسوایی حج گزاران غافل از عظمت سفر و عملشان را بصدا درمی آورد . این طنز فهمیده نخواهد شد مگر اینکه خواننده از شیوه بازی شطرنج آگاه باشد و پیش چشم داشته باشد که چگونه پیاده شطرنج که ضعیف ترین مهره بازی است چنانکه به آخر عرصه برسد وزیر می شود که ارجمند ترین مهره بازی است .

اینک به اصل سخن باز شویم و تکرار کنیم که ادبیات پارسی را دامنه فراخ است و راه سپر را پای موزه ای استوار و ره توشه ای پر بار در بایست است که تا دست نلرزد و پای نلغزد و گوش زیر وبم نواها را بشنود و چشم فرود و فراز گستره ها را دریابد .

گفتن دارد که از میان آنهمه مسائل که با آگاهی از آنها می توان دردانه های پنهان سخن را از بند الهام بیرون کشید و پرده از چهره عروس معنی بر افکند ، آنچه برگرفته از قرآن است بیش از همه است ، و در این میان نیز بیشترین بخش از این اثر بخشی به قصص قرآن و سرگذشت پیامبران اختصاص دارد . البته تبلور این قصه ها به همان صافی و اختصار که در کلام خدا آمده در ادب پارسی دیده نمی شود بلکه با لایه های بسیاری از اندیشه انسانها و افسانه ها درآمیخته است .

نکارنده را اگر آن مایه از آگاهی نیست که زندگینامه پیامبران را دقیق و روشن بازگویی کند و آمیختگی‌ها را از اصالت‌ها جدا سازد و اثر رسوب هم این و هم آن بخش از قصص و اساطیر را در ادب پارسی نشان دهد، این شوق هست که این مهم را در پیش گیرد و تا آنجا که توفیق یارش باشد هر واحد از این گفتارها را باریده‌ای که در زمینه شعر فارسی در آینده برشمرد.

اینک سزا و بیجاست که از پدر بزرگ مان « آدم ابوالبشر » سخن آغاز شود که فضل تقدم او راست.

در این گفتار از چهل و سه عنوان زیر سخن خواهد رفت :

آفرینش آدم - اخبار به فرشتگان - خلیفه زادگان - گل بویناک
 چهل صباح ، چهل سال ، چهل هزار سال - دمیدن روح در جسم آدم -
 عطسه آدم - تعلیم آدم - آدم معلم - سجده فرشتگان به آدم - خودداری
 ابلیس از سجده - احتجاج ابلیس - ابلیس آتشزاد و آدم خاکزاد -
 نیشینه هفت هزار سال عبادت ابلیس - زانده شدن ابلیس از درگاه حق -
 نامیری پاداش عبادت‌های گذشته ابلیس - نسبت پیراهی شیطان به خداوند -
 آفرینش حوا از دنده چپ آدم - دشمنی ابلیس با آدم - آرامش آدم در
 بهشت - درخت ممنوعه ، ذرخت معرفت نیک و بد ، خوشه گندم - نقش
 طاووس و مار در فریب آدم - فریب خوردن آدم - برهنه گشتن آدم و حوا -
 پوشش از برگ انجیر - اخراج از بهشت - هبوط آدم به سراندیب و حوا
 به جده - رنج زندگی زمینی - توبه و استغفار آدم - بخشودگی آدم -
 هابیل و قایل - نزاع دو برادر - قتل هابیل - دفن جسد به راهنمایی

زاغ - عمر آدم - وفات آدم - قبر آدم - تدفین آدم .
 آفرینش آدم - آفرینش آدم ابوالبشر را در قرآن به ترتیب
 سوره های قرآن ، نخست بار در سوره بقره می بینیم که خداوند خلقت
 آدم را به فرشتگان اعلام میدارد : [چون گفت خداوند تو مرا فرشتگان
 را : من خواهم اندر زمین خلیفتی]^۱ با توجه به عبارت این آیه دو
 مسئله پیش آمده و هر دو مسئله در ادبیات پارسی جای پای برای خود
 باز کرده است :

الف - از جمله « انی جاعل فی الارض خلیفة »^۲ که خداوند
 آفرینش مخلوقی را در روی زمین به فرشتگان اعلام می کند به نادرست
 استنباط کرده اند که خداوند در امر خلقت با ملائکه به مشورت پرداخته^۳
 انعکاس این استنباط در مثنوی چنین آمده :

مشورت می رفت در ایجاد خلق جانشان در بحر قدرت تا به خلق
 چون ملایک مانع آن می شدند بر ملایک خفیه خنبک* می زدند^۴
 ب - از این آیه عنوان « خلیفه » برای آدم و عنوان « خلیفه زاده »
 برای بنی آدم حاصل شده .:

ای خلیفه زاده بی معرفت بایدر در معرفت شو هم صفت^۵

۱- ترجمه تفسیر طبری ، ص ۴۳ ، مفهوم آیه ۳۰ سوره بقره

۲- بخشی از آیه ۳۰ سوره بقره

۳- در این مورد رک : تفسیر آیات مشکله . حاج یوسف شعاع ، ص : ۳۵

۴- مثنوی ۵ - منطق الطیر عطار ، ص ۱۰ ، تصحیح دکتر مشکور

* خنبک زدن : دست زدن ، کف زدن ، ... طینه زدن ، تیاخره (آندراج)

یا: ای خلیفه زاده‌مان دادی کنید حزم بهن روز میعاد کنیید^۱
 چگونگی آفرینش آدم - از کیفیت خلقت آدم در قرآن ،
 بسیار مجمل و گذرا سخن رفته: [بدرستی بیافریدیم ما مردم را - یعنی
 آدم را - از گل غریژنگی ، از گلی بوی گرفته] ^۲ و در جای دیگر آمده:
 [و چون گفت خدای تو مر فریشتگان را که من آفریننده‌ام مردم را از
 گلی غریژنگ ، از لوشی صورت اندامها بریخته] ^۳

در این مورد یکی دو شاهد می آوریم:

به حق صفوت آدم که بود طینت او . سلاله گل فخر لازب صلصال^۴
 یا: خداوندی که آدم را و فرزندان آدم را

پدید آورد از ماء مهین و از گل مسنون^۵
 در آفرینش آدم ، خارج از قرآن می خوانیم: [چون ملك تعالی خواست
 که آدم را بیافریند جبریل را بفرستاد که از زمین خاک گیرد جبریل
 ارش خاک از زمین برگرفت ، آنگاه حق تعالی بارانی بفرستاد تا آن گل
 سرشته شد ، آن گاه آدم را بیافرید چنانکه خواست و دانست ، و جسد
 او را صورت کرد بکمال قدرت خود و بداشت میان مکه و طائف چهل
 سال بی جان] ^۶

۱- مثنوی

۲- طبری ، ج ۴ ، ص ۸۴۲ ، ترجمه آیه‌های ۲۶ و ۲۷ سوره حجر

۳- در این مورد در قرآن تعیرات: صلصال ، حمأ ، حمأ مسنون ، صلصال

کالفخار ، طین ، طین لازب ، بکار رفته

۴- جامی ، قصاید ، ص ۶۲ ۵- سنایی ، ص ۵۳۹

۶- قصص الانبیاء ، ص ۸

در هر صورت از این تعبیرات داستانی برمی آید که فرشتگان گل
آدم را سرشته اند و خداوند بر آن صورت داده و پس روح دمیده . در این
مورد در مثنوی چنین آمده :

چونکه ایزد خواست ایجاد بشر از برای ابتلای خیر و شر
جبرئیل صدق را فرمود : رو مشت خاکی از زمین بستان گرو

پس زبان بگشاد خاک و لابه کرد ...

گفت میکائیل را رو تو بزیر
چونکه میکائیل شد تا خاکدان
خاک لرزید و درآمد در گریز
مشت خاکی در ربا از وی دلیر
دست کرد او تا که بر باید از آن
گشت او لابه کنان و اشک ریز

گفت اسرافیل را یزدان ما
آمد اسرافیل هم سوی زمین
که برو از خاک پر کن کف بیا
باز آغازید خاکستان حنین

گفت یزدان زود عزرائیل را
آن ضعیف زال ظالم را بیاب
که بین این خاک بر تخیل را
مشت خاکی را بیاور هین شتاب ...

در این مورد در تورات چنین آمده : [خداوند خدا پس آدم را از
خاک زمین بسرشت و دربینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد]
در افسانه ها سرشتن خاک آدم و همچنان ماندنش و نیز صورت
پذیرفتنش ، و پس زنده شدنش پر شرح و تفصیل آمده : [... صورت

۱- مثنوی ، دفتر ۵

۲- تورات ، سفر پیدایش ، باب ۲ ، آیه ۷

آدمی... . همچنان اوکنده بود آنگاه چهل سال بر آمد ، بفرمود تا جان بدو اندر شد... پس چون خدای خواست که آدم را زنده کند جان را بفرمود که به تن آدم اندرشو و جان به تن او اندر شد... عطسه ای کرد و زنده شد^۱

نمونه‌ای از تأثیر این روایت را ببینیم :

خاک چو آدم ز باد زنده شد و عطسه داد

فاخته الحمد خواند گفت که جاوید مان^۲

یا : به ستر عطسه آدم به سنت الحمد

به هیکلش که بدالله سرشت زاب و تراپ^۳

تخمیر خاک آدم و مدتی که بی جان افتاده بوده انعکاسی خاص در

ادبیات فارسی دارد و ظاهراً باز بسته به حدیثی می‌شود که به صورتهای

مختلف آمده از جمله [خمر طینه آدم بیده اربعین صباحاً]^۴

و یا [خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً]^۵

باز قالب این حدیث در نظم و نثر بفرای و فرادانی دیده می‌شود:

خاک بد آدم که دوست جرعه بدان خاک ریخت

ما همه زان جرعه دوست بدست آمدیم

دوست چهل بامداد در گل ما داشت دست

تا چو گل از دست دوست دست بدست آمدیم

شست در افکند یار بر سر دریای عشق

۱- تفسیر طبری ، ج ۲ ، ص ۳۱۶ تا ۳۲۱ ۲ و ۳ - خاقانی

۴- عوارف المعارف - حاشیه احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۶۸

۵- مرصاد العباد ، ص ۳۸

تا ز پی چل صباح جمله به شست آمدیم^۱
یا : کز برای پخته گشتن کرد آدم را اله

در چهل صبح الهی طینت پاکش خمیر^۲
یا : چل صبح آدم همدش ملك خلافت زادش

هم بود اسم اعظمش هم علم اسما داشته^۳
یا : [چهل هزار سال قالب آدم میان مکه و طائف افتاده بود]^۴

نفخ روح - پس از آنکه گل آدم شایسته پذیرندگی روح میشود
و تشریف زندگی می یابد، خداوند در او روح می دمد و به او حیات
می دهد .

چون دمی در گل دمد، آدم کند و ز کف و دودی^۵ همه عالم کند^۶
یا : همچو آدم کز گل آمد اصل او و ز «نفخت روحی» آمد وصل او^۷
یا : چون نفست به نفخ جان بر گل آدم او فتاد

اوست ز هر دو کون و بس هم نفسی و محر می^۸
تعلیم آدم - فرشتگان چون آگاه می شوند که خداوند آفریده ای
را در زمین خلق خواهد کرد می گویند : [بیافرینی اندر آن جا کسی که
نباهی کند اندر آن جا و بریزد خونها و ما تسبیح می کنیم به شکر تو و

۱- شیخ فرید الدین عطار : غزلیات ص ۴۹۵ ، تصحیح تقی تفضلی

۲- دیوان سنائی ، ص ۲۸۸ ۳- خاقانی ص ۲۵۳

۴- مرصادالعباد ص ۷۴

۵- این مصراع اشاره دارد به آیه ثم استوی الی السماء و هی دخان
(فصلت - ۱۱)

۶- منطق الطیر به تصحیح گوهرین ، ص ۶ ۷- مثنوی ، دفتر ۴

۸- عطار ، غزلیات ، ص ۶۵۱

به پاکی یاد می‌کنیم ترا]^۱

خداوند برای اینکه شایستگی این مخلوق تازه را بر فرشتگان

معلوم گرداند [اندر آموخت آدم را نامها همه ، پس عرضه کرد شان بر

فرشتگان ، گفت آگه کنید مرا نامهای ایشان]^۲

این برگرفتن آدم نامها را - و به تعبیر دیگر حقایق اشیاء را -

از خداوند ، در ادبیات فارسی به تعابیر مختلف آمده است :

« علم الاسماء » بد آدم را امام لیک نی اندر لباس عین و لام

چون نهاد از آب و گل بر سر کلاه گشت آن اسمای جانی روسیاه^۳

و از همین جا آدم ملقب به لقب « علم الاسماء بنگ » گشته :

بوالبشر کو « علم الاسماء بنگ » است

صد هزاران علمش اندر هر رگت^۴

سجده فرشتگان به آدم و خودداری ابلیس - به فرشتگان

فرمان داده می‌شود در مقابل آگاهی و کمال آدم سجده کنند : [و چون

درست کرده باشم آن را و بدمم اندر آن از روح من ، بیوفتید او را سجده -

کنان]^۵ و [چون گفتیم فرشتگان را - که اندر زمین بودند - سجده

تحیت کنند آدم را]^۶

۱ - تفسیر طبری ، ص ۴۳ ، مفهوم آیه ۳۰ سوره بقره

۲ - همانجا ، مفهوم آیه ۳۱ بقره ۳ - مثنوی دفتر ۴

۴ - مثنوی ۵ - همانجا ج ۶ ، ص ، ۱۵۶۰ ؛ مفهوم آیه ۷۲

سوره ص و نیز سوره اسراء و مفهوم آیه ۲۹ سوره حجر آیه ۱۱۶ سوره طه

۶ - تفسیر طبری ، ج ۴ ، ص ۹۲۹ ، مفهوم آیه ۵۰ کهف و نیز مفهوم

این مفهوم در منطق الطیر عطار چنین آمده است :
 گفت ای روحانیان آسمان پیش آدم سجده آرید این زمان
 بر نهادند آن زمان بر روی خاک لاجرم يك تن ندید آن سرپاك^۱
 بدین سان همه فرشتگان فرمان خدا را می‌برند ، جز يك تن ،
 جز شیطان] و سجده کردند همه مگر ابلیس ، که مهترشان بود از پریان ،
 بیرون شد از فرمان خدای خویش]^۲

حجت ابلیس که نشان از کبر و خود خواهی دارد و از خود
 بزرگ بینی نشأت می‌گیرد این بود که [من سجده کنم آن کس را که
 بیافریدی از گل]^۳ و [گفت که من بهترم از او ، آفریدی مرا از آتش
 و بیافریدی او را از گل]^۴ این فرمانبری ملائک و نافرمانی ابلیس که
 به رانده شدتش از سایه لطف حق می‌انجامد با ذوق شاعران پارسی ،
 رنگی بدیع یافته ، به چند شاهد بسنده می‌کنیم :

ابلیس و ملك هر دو در آدم نگرستند

این نور نبی دید و ندید آن يك جز طین

آورد ملك سجده و گشت از در رحمت

سر باز زد ابلیس و شد اندر خور سجین^۵

۱- منطق الطیر به تصحیح گوهرین ، ص ۱۸۱

۲- تفسیر طبری ، ج ۴ ، ص ۹۲۹ مفهوم آیه ۱۱۶ طه و ۳۴ بقره و

۳۱ حجر و ۵۰ کهف ۳- آیه ۶۱ سوره حجر

۴- آیه ۷۶ سوره ص ، و آیه ۱۲ سوره اعراف

۵- دیوان سروش اصفهانی ، به تصحیح دیکر محجوب ، ص ۵۴۹

در بسیار جای ازمثنوی، این گوشه از خلقت آدم و یاقزمانی
ابلیس اشارت رفته :
تا نباشی همچو ابلیس اعوری نیم بیند نیم نی چو ایشری
دید طین آدم و دینش ندید این جهان دید آن جهان ینش ندید^۱
یا : گفت نار از خاک بی شک بهتر است

من ز بار و او ز خاک اکدر است^۲
یا : گرد دید ابلیس و گفت این مرغ طین
چون فزاید بر من آتش جبین^۳
یا : که چرا من سجده این طین کنم
صورتی دون را لقب چون دین کنم^۴

و این بیت از عثمان مختاری هم اشاره به همین ماجرا دارد :
گر طینت تو قدر پرستش نداشتی جایز چگونه بودی مسجودنار، طین^۵
کارنامه شیطان - به کنار از قرآن : دانسته می شود، که ابلیس
پیشینه ای دیرین در عبادت و تقرب به عظیم در آستان حق داشته است ،
این سابقه را از مآخذ فارسی ، نخست در ترجمه تفسیر طبری می بینیم :
[و خدای عز و جل مر ابلیس را گرامی داشتی از بهر آنک مر خدای را
به هر آسمان بسیار عبادت کرده بود چندان که همه فریشتگان ازو به
تعجب افتاده بودند] و در قصص الانبیاء چنین آمده : [از خلق آسمان بود

۱- مثنوی ، دفتر ۲ - ۲- مثنوی دفتر ۱

۳- مثنوی دفتر ۱ - ۴- مثنوی ، دفتر ۶

۵- دیوان به تصحیح استاد جلال همائی ، ص ۴۴۶

۶- تفسیر طبری ، ج ۴ ، ص ۸۵۱

و با قزیشندگان عبادت همی کردی چنانکه آمده است که در هفت آسمان
جای نمائده بود که طاعت نکرده بود و سه هزار سال شاگردی رضوان
کرده بود و خازن بهشت^۱ و در جای دیگر می خوانیم: [ابلیس هفتصد
هزار سال در میان ملائکه به طاعت مشغول بود]^۲
کارنامه مقبولیت و تقرب ابلیس در دو غزل همسان و هم وزن و
قافیه، با اندک دوگونی، از سنائی و خاقانی منعکس است:

بر در گهم ز جمع فرشته سپاه بود	عرش مجید جاه مرا آستانه بود
در راه من نهاد نهان دام مکر خویش	آدم میان حلقه آن دام دانه بود
می خواست تا نشانه لعنت کند مرا	کرد آنچه خواست آدم خاکی بهانه بود
بودم معلم ملکوت اندر آسمان	امید من به خلد برین جاودانه بود
هفتصد هزار سال به طاعت پیوده ام	وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود
آدم ز خاک بود من از نور پاک او	گفتم یگانه من بوم و او یگانه بود ^۳

و خاقانی گفته:

با او دلم به مهر و محبت نشانه بود	سیمرغ وصل را دل و جان آشیانه بود
بودم معلم ملکوت اندر آسمان	از طاعتم هزار هزاران خزانه بود
بر در گهم ز خیل ملائک بسی سپاه	عرش مجید ذات مرا آشیانه بود
هفتصد هزار سال به طاعت گذاشتم	امید من ز خلق بر این جاودانه بود
در راه من نهاد ملک دام حکم خویش	آدم میان حلقه آن دام دانه بود
آدم ز خاک بود و من از نور پاک او	گفتم منم یگانه و او خود یگانه بود

۱- قصص الانبیا، ص ۶ ۲- شرح گلشن راز، ص ۴۴۰

۳- دیوان سنائی، ص ۸۷۱

می خواست او نشانه لعنت کند مرا کرد آنچه خواست آدم خاکمی بهانه بود^۱

احتجاج ابلیس ، نسبت اغوا به خداوند ، مهلت زنده ماندنش پاداش عبادت‌هایش - استکبار و لجاج ابلیس که به احتجاج و استدلالی چوبین پایه^۲ [آدم زخاک بود و من از نور پاک او] منتهی می شود ، در ادبیات فارسی بازتابی عبرت خیز دارد چنانکه هر جا خواسته اند زیانباری و ناستودگی تکبر را تصویر کنند و هر وقت خواسته اند بر یاد دهی و تباه‌گری نیروی جمع را نشان دهند ، روشن ترین مثالی که ذهن شاعر ناصح را جلب کرده ابلیس بوده و طرد و لعنتی که بر دامنش نشست . اما چون رانده شدن ابلیس از حضرت خداوندی و پاداشی که از قبیل تیایش دیرینه اش از خداوند خواسته و گرفته ، جالب توجه است ، به استشهاد از قرآن نیاز می بینیم و به آوردن شواهدی از شعر شاعران : [گفت بیرون رو از این جا که تو رانده‌ای و بر تو باد لعنت تا روز رستخیز]^۳ و در جای دیگر از قرآن آمده : [و گفت خدای بیرون‌آی از صورت فریشتگی از آنکه تو رانده‌ای و ملعون که بر تو باد نفرین و لعنت تا روز قیامت که شمار کنند]^۴

بذین سان يك جرقة عصیان بر توده انبوهی از عبادت خشک می افتد و در يك چشم بهم زدن زبانه می کشد و همه را خاکستر می کند و عابد فراز نشین ، مطرود و رانده می گردد . اما از آنجا که خداوند هیچ عملی

۱- خاقانی ، دیوان ، ص ۲۲۳

۲- تفسیر طبری ، مفهوم آیه ۳۴ سوره حجر و ۱۳ سوره اعراف

۳- تفسیر طبری ، مفهوم آیه ۳۵ سوره حجر و ۷۷ سوره ص

را بدون پاداش نمی‌گذارد^۱ ابلیس نیز باید پاداش عبادت‌هایش را ببرد، از نظر ابلیس چیزی گرانتر از بی‌مرگی نیست [گفت یارب مرا زندگانی ده تا آن وقت که خلق را برانگیزی، گفت ترا زندگانی دادم تا روز وقت معلوم. گفت به عزت تو که همه فرزندان آدم را بپراه کنم مگر بندگان مخلص]^۲

پیر نیشابور این مضمون را در شعر خود چنین آورده:

گفت یارب مهلتی ده بنده را چاره‌ای کن این ز کار افکنده را
حق تعالی گفت مهلت بر منت طوق کردم لعنت اندر گردنت^۳
و از زبان مولانا می‌شنویم:

همچو ابلیس از خدای پاک فرد تا قیامت عمر تن درخواست کرد
گفت «انظرنی الی یوم الجزا» کاشکی که گفتمی «تب یاربنا»^۴

نسبت بپراه کردن به خدا - در جنب این موضوع، مطلبی هم قابل اشاره است و آن اینکه ابلیس ناکامی خود را در این آزمون صعب و دشوار، از ناصافی و ناشایستگی خود نمی‌داند، بلکه خداوند را موجب این ماندگی و راندگی می‌داند: [گفت ابلیس ای خدا بدانک مرا گم شده کردی، بیارایم مر ایشان را اندر زمین]^۵

۱- انبی لا ضیغ عمل عامل (آل عمران - ۱۹۵)

۲- تفسیر طبری مفهوم آیه ۸۴ و ۸۵ سوره ص:

۳- منطق الطیر به تصحیح دکتر مشکور، ص ۲۲۹

۴- مثنوی، دفتر ۴ - ۵ - تفسیر طبری، ج ۴، ص ۸۲۴ مفهوم

آیه‌های ۳۶ تا ۳۹ سوره حجیر

مولوی از این موضوع متأثر شده :
 یاز آن ابلیس بحث آغاز کرد که بدم من سرخ رو، کردیم زرد
 رنگ رنگ نست، صباغم تویی اصل جرم و آفت و داغم تویی^۱
 و در جای دیگر :

همچو ابلیسی که گفت « اغویبتنی »^۲

تو شکستی جام و ما را می زنی^۳
 خلقت حوا - برای آفرینش حوا و چگونگی و از کجایی آن،
 در قرآن تفصیل و توضیحی نمی بینیم ، حتی نامی هم برای همسر آدم
 نمی یابیم ، در چند مورد اشاره گذرا می بینیم : [ای مردمان برسید از
 خداوند شما ، آنک یافرید شما را از تنی یگانه و یافرید از آن جفت
 آن را]^۴ و همچنین : [اوست آنکه یافرید شما را از تنی یگانه و کرد
 از آن جفت آن تا آرام گیرد بدو ...]^۵
 این مفهوم در مثنوی چنین آمده :

چون پی « یسکن الیها » ش آفرید کی تواند آدم از حوا برید^۶
 .. اما آفرینش آفریده دوم ، این مادر بزرگ همه آفریده ها ،
 در تورات که حتی نام حوا نیز از آنجا برخاسته که [و آدم زن خود را
 حوا نام نهاد]^۷ چنین آمده : [و خداوند خدا خوابی گران بر آدم

۱- مثنوی دفتر ۲ - ۲ - مثنوی دفتر ۵

۳ - تفسیر طبری ، ج ۱ ، ص ۲۸۸ ، مفهوم آیه ۱ سوره نساء

۴ - همانجا ، ج ۳ ، ص ۵۵۴

۵ - مثنوی ، دفتر ۱ - مصراع اول اشاره دارد به آیه ۱۸۹ سوره اعراف

۶ - تورات ، سفر پیدایش ، باب ۳ ، آیه ۲۰

مستولی گردانید تا بنخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد^۱

دور نیست که طبری هم از تورات و اساطیر یهودی متأثر شده که گفته: [پس چون آدم را بیافرید و او را به بهشت فرستاد و گفت این بهشت ترا دادم و او را به بهشت اندر بداشت پس خدای تعالی خواست که از آدم نیز خلقی بیافریند همچون آدم، پس چون آدم بنخفت و خواب بروی غلبه کرد، خدای عز و جل مر حو را از پهلو چپ آدم بیافرید بقدرت خویش، خلقی چون آدم و لکن ماده... و از پهلو چپ مردان يك پهلو کم باشد از آن پهلو چپ زنان زیرا که خدای عز و جل مر حو را از پهلو چپ آدم بیافرید]^۲ و همین گونه آفرینش در ادب فارسی راه یافته است:

ترا ز پستی همت ز کف شود ملک

بلی ز پهلو ی آدم پدید شد حوا^۳

یا: [و از روی حقیقت آدم صورت عقل کل است و حوا صورت نفس کل، و از این معنی طالب متنبه می‌گردد به کیفیت ظهور حوا از جانب ایس آدم]^۴ و سرش اصفهانی در بیان تفصیلی آفرینش از این اسطوره متأثر شده:

۱- تورات و سفر پیدایش، باب ۲، آیه ۲۱۴

۲- طبری، ج ۱، ص ۴۸ تا ۵۲ - ۳- خاقانی، دیوان، ص ۷

۴- شرح گلشن راز، ص ۱۹۵

بر آوردیدارنده آب و خاک ز سوی چپ او یکی جفت پاک
چو از خواب خوش دیدگان باز کرد نشسته برش دید حوا بناز
بگفتش که ای تو بدین رنگ و بوی؟ که گیرد همی جان و دل با تو خوی
منم گفت حوا مهین جفت تو مرا کرد دادار هم جنت تو^۱

ابلیس دشمن آدم، آدم در بهشت، درخت ممنوعه، مار و -
طاووس، فریب خوردن آدم، برهنه ماندن از جامه های بهشتی،
برنگ انجیر - حوا و آدم، آسوده دم در جنت عدن، بی هیچ رنجی
زندگی می کردند، در بهشت همه نعمتها پیش روی ساکنان تازه بهشت
فراهم بود، ولی از نزدیک شدن به تنها یک درخت و از خوردن تنها یک
میوه ممنوع بودند. در این باره، در چندین جا از قرآن اشاره هایی
می بینیم: [و گفتیم ای آدم بیارام تو و زن تو اندر بهشت و بخورید در
آن خوش هر چه خواهید و مه شوید نزدیک بدین درخت که باشید از
ستمکاران]^۲ و این مورد: [گفتیم ما یا آدم که این ابلیس دشمن
تست و زن ترا حوا، بیرون بیارد شما را از بهشت که به رنج افتی، که
تراست نشوی گرسنه اندر بهشت و نه برهنه و تو تشنه نشوی اندر بهشت
و نه آفتاب سوده باشی]^۳

از کدانی و چگونگی این درخت در قرآن توضیحی نمی یابیم

۱- دیوان سروش، ص ۸۵۰ ۲- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۰

۳- همانجا، ج ۴، ص ۹۹۸، ترجمه آیه های ۱۱۷ و ۱۱۸ سوره

طه مفهوم آیه های ۳۶ بقره و ۲۲ اعراف نیز چنین است.

اما در تورات چنین می‌خوانیم: [و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زهار نخوری] ^۱

در هر صورت وجود همین درخت ممنوعه، برای شیطان که مبعوض خداوند گشته و نسبت به آدم کینه‌ای در دل و خارخار انتقامی در سر داشت دست افزار و سوسه می‌گردد تا آنچه را که وجود آدم از او گرفت، او نیز از آدم بگیرد، این اغوا و فریب نیز در قرآن باجمال آمده:

[گفت نه باز داشت شما را خداوند شما از این درخت مگر باشید دو فرشته یا باشید جاودانگیان، سوگند خورد ایشان را که منم شما را از نصیحت کنان، راه نمود شان بفریب و چون بپشیدند از درخت، پیداشد ایشان را بدیهایشان و اندر ایستادند و می‌پوشیدند بدان از برگ بهشت] ^۲

اما این بخش از ماجرا را سخن پردازان فارسی، شاخ و برگ‌گی شکفت داده‌اند، درخت ممنوعه گاه سیب گشته و گاه خوشه گندم وزمانی درخت جاودانگی و باز درخت معرفت، و شیوه درآمدن ابلیس به بهشت و فریبش، خود داستانی گشته: [پس چون ابلیس دانست که کار آدم به بهشت اندر نیکوست به حیلۀ کار آدم ایستاد تا مگر او را از بهشت بیرون کند... ابلیس گرد بهشت می‌گردید و نگاه همی کرد... هاری بیرون آمد از بهشت... پس آن مار مر ابلیس را به دهان خویش اندر جای

۱- تورات، سفر پیدایش، باب ۲، آیه ۱۶ و ۱۷

۲- تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۹۹، مفهوم آیه های ۲۰ و ۲۱ و ۲۲

کرد و ابلیس اندر دهان مار رفت و مار او را پنهان از رضوان در بهشت برد و آنجا بنشانند و چشم ابلیس بر طاووس افتاد ، ابلیس از آن طاووس پرسید که آن درخت کدام است که خدای عز و جل آدم را گفت از آن مخور ، طاووس آن درخت گندم او را بنمود و گفت اینست ^۱ [تعبیر سورا بادی نیز نزدیک به این بیان است :] ابلیس آخر طاووس را بدید گفت مرا بر تو حقیقت است که مرا با تو دوستی بود در بهشت ، مرا در بهشت یله کن ، و مرا درخویشتن پنهان کن و پیش آدم بر تاحیلتی بسازم و دشمن خود را از بهشت بیرون کنم . طاووس گفت من این نیارم کرد لیکن تو را دلالت کنم پس بیامد و مار را بگفت و او را پیش ابلیس برد : ابلیس را از خویش باوی بگفت مار نرم شد و آن ملعون را در سر خود جای بداد. ^۲

از اینجاست که مار و طاووس در داستان آدم نقشی ناستوده دارند و در شعر فارسی مشبه به عناصر فریبنده . به عنوان شاهد :

خشم و شهوت مار و طاووسند در ترکیب تو .

نفس را آن پایمرد و دیو را این دستیار

کی توانستی بیرون آورد آدم را ز خلد

گر نبودی راهبر ابلیس را طاووس و مار ^۳

ابلیس در بهشت شیوه ای فریبکار می برد : [پس ابلیس همی رفت

۱- تفسیر طبری ، ج ۱ ، ص ۴۸

۲- قصص الانبیاء ص ۱۸

۳- سنائی ، دیوان ، ص ۱۸۸

تا پیش آدم و حوا... گفت خدای عز و جل مر شما را گفت که از آن درخت منخوريد و آن درخت را جاويد خوانند ، و از بهر آن گفت که شما از اين درخت منخوريد که شما را از بهشت بيرون خواهد كردن و من از بهر آن آمده‌ام تا شما را بگويم تا از اين درخت منخوريد و جاويد در اين بهشت بمانيد . آدم گفت که من فرمان خدای عز و جل به قول تو باز ندارم ، پس ابليس سوگند خورد و دل ايشان بدان سوگند نرم گشت ... حوا پنج دانه از آن باز کرد و دوازده بخورد و سه دانه پيش آدم برد و گفت ای آدم من دو دانه خوردم و مرا از آن هيچ گزند نرسيد [۱]

در تورات نقش گناه آلود مار بيشتتر از داستانهای اسلامی است چراکه خود مار وسوسه گر است ، و درخت ممنوعه نيز - چنانکه گذشت - درخت معرفت است نه دانه گندم : [مار به زن گفت هر آينه نخواهيد مرد بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخوريد چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نيك و بد خواهيد شد] [۲].
فريب خوردن آدم و دانه گندم که انگيزه فريب بود و از دست دادن بهشت در نظم و نثر فارسی به گسترده گي جای پا دارد :
بدرم روضه رضوان به دو گندم بفروحت

تا خلف باشم اگر من به جوی نفروشم [۳]

۱- تفسیر طبری ، ج ۱ ، ص ۴۸ به بعد

۲- تورات ، تفسیر پیدایش ، باب ۳ ، آیه ۴-۳

۳- حافظ

- ۱- یا بخ ای جان ما چو آدم شایه هشت جنت .
 ۲- داده به يك دو گندم و اندوه تو خریده^۱
 ۳- یا : گر بهشت عدن بفروشی به يك گندم چو آدم
 ۴- هم تو از جو کمتر ارزی هم تو از آدم نباشی^۲
 ۵- یا : آدم ز حرص گندم نان ، خوانده ای چه دید؟
 ۶- با آدمی مطالبه نان همان کند^۳
 ۷- یا : کتاب مبتدا خوان تو که رمز گندم و آدم
 ۸- حدیث دست لا تقرب تو اندر مبتدا یابی^۴
 ۹- یا : راه دل و دینم زد آن عارض گندمگون
 ۱۰- نِسود بجز این معنی میراث من از آدم^۵
 ۱۱- یا : ای هوی را طب خود پنداشته
 ۱۲- بر ضعیفان صفع* را بگماشته
 ۱۳- بر تو خندید آنکه گفتت کاین دواست
 ۱۴- دوست کادم را به گندم رهنماست
 ۱۵- که خورید این دانه ای دو مستعین
 ۱۶- بهر دارو « لا تکوننا خالدین »^۶

۱- عطار ، غزلیات ، ص ۵۹۹ ۲- عطار ، غزلیات ، ص ۶۲۳

۳- خاقانی ، دیوان ، ص ۴۳۷ ۴- سنایی ، دیوان ، ص ۶۱۶

۵- جامی ، غزلیات ، ۵۷۸ ۶- مثنوی دفتر ۶

* صفع : سیلی

نتیجه فریب خوردن آدم و حوا پیش از رانده شدن شان از بهشت، برهنه گشتن شان بود از جامه های بهشتی: [و چون گندم به حلق آدم فرو گذشت و به شکم رسید، حالی آن حلقه های بهشت از ایشان فرو ریخت و هر دو برهنه و عریان ماندند و عورتها شان پیدا بود و از یکدیگر شرم داشتند، پس هر یکی بلگی * از درخت انجیر باز کردند و بر عورت خویش بنهادند]^۱ و سورا بادی توصیف می کند: [پس آدم بیامد و برگ انجیر بگرفت و خویشتن بپوشید و حوا نیز همچنین کرد]^۲ و بیان تورات چنین است: [آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند، پس برگهای انجیر بهم دوخته، سترها برای خویش ساختند]^۳ این معنی در شعر خاقانی چنین آمده:

همچو آدم به هند عریان بود ماند پوشیده اختر تیغش
برگ انجیر بر تنش بستند سبز از آن گشت منظر تیغش^۴

آدم عاصی، اخراج از بهشت، هبوط به سرندیب، رنج و زحمت زندگی زمینی - بدین سان داغ عصیان و نافرمانی بر پیشانی نخستین انسان نشست و به کفاره این ناخویشتن داری از آسوده زیستن و درجنت ماندن محروم گردید، [آواز شان داد خداوند شان: - نه باز کردم شما را از درخت و گفتم شما را که دیو شما را دشمنی است هویدا؟ گفتند خداوند ما ستم کردیم به تنهای ما و اگر نه آمرزی ما را

۱ - تفسیر طبری، ج ۱، ص ۴۸ به بعد

۲ - قصص الانبیاء، ص ۲۰ - تورات، سفر پیدایش، باب ۳،

آیه ۵ - ۴ - خاقانی، دیوان، ص ۶۶۲ * بلگه: برگ

و رحمت نکنی. بر ما باشیم از زیانکاران، گفت فروردید برخی از شما
 بر خبی را دشمن، و شما راست اندر زمین آرامش و برخوردارای تاهنگامی.
 گفت اندر آن بزید و اندر آن بمیرید و از آن بیرون آید^۱

... بیان تورات چنانست که گویی آدم رقیب خداوند گشته بود:
 [و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف
 نیک و بد گردیده، اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات
 نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده ماند پس خداوند خدا او را از باغ عدن
 بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود بکند^۲]

بیان شکوهمند و آهنگین نجم‌الدین رازی این ماجرا را چنین
 پرداخته: [ای آدم از بهشت بیرون رو، ای حوا از او جدا شو، ای
 تاج از سر آدم بر خیز، ای حله از تن او دور شو، ای حوران بهشت
 آدم را بردف دو روزه بزیند که «و عصی آدم ربه فغوی»^۳ این
 چیست؟ سنگ ملامت بر شیشه سلامت می‌زنیم و روغن خود پرستی آدم
 را بر زمین مذلت عبودیت می‌ریزیم^۴]

اما این تنها آدم نبود که از بهشت بیرون افتاد، [هر چهار را از
 بهشت بیرون انداختند، مر آدم را به هندوستان انداختند به کوه
 سراندیب... و مر حوا را به جده انداخت و ابلیس را به سمنان انداخت

۱- تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۹۹، آیه‌های ۲۲ تا ۲۵ سوره اعراف

۲- تورات، سفر پیدایش، باب ۳ آیه‌های ۱۹ تا ۲۳

۳- آیه ۱۲۱ سوره طه ۴- مرصادالعباد، ص ۶۹

بحدود ری و مار را به اصفهان انداخت^۱ جایه‌ها را سوراخ‌بادی به صورت دیگر آورده: [همه به زمین افتادند پراکنده، آدم به سرندیب افتاد و حوا به جده و طاووس به مرغزار هند و مار به کوه سراندیب، همه گریبان و زاری کنان]^۲

برای همه این موارد از عصیان آدم و رانده شدنش از بهشت و هبوطش به زمین هند یا سراندیب مثالهای زیادی در شعر فارسی داریم: گذشت عمری نازیر این کبود حصار به جرم آدم عاصی مطیع بر زگرم^۳ یا: من همی در هند معنی راست همچون آدمم^۴ وین خران در چین صورت گوز چون مردم گیا^۵

زاری و توبه آدم، ورد «انا ظلمنا»، بخشش و گزینش تا بوده، رحمت خداوند فراخ و بی‌کران بوده و همواره واپسین پناه و امید بی‌پناهان و نومیدان درگاه پر رحمت و بخشایش همواره به روی توبه‌کاران فراز است، پس توفیق انابت را خداوند به آدم می‌دهد و راه توبه را فرا می‌نماید [و بپذیرفت آدم از خداوند سخنانی و توبه داد براو که اوست توبه دهنده و مهربان]^۶ [پس بگزید او را خدایش، توبه داد او را و راهش نمود به توبه، گفت خدای فرو شوید از بهشت هر دو، برخی از شما هر برخی را دشمن بود]^۷ برای این مورد مثالهایی ذکر

۱- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۳ ۲- قصص الانبیاء، ص ۲۰

۳- سنایی، دیوان، ص ۳۶۷ ۴- سنایی، دیوان، ص ۴۱

۵- بقره آیه ۳۸ - تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۹۸، مفهومی آیه

۱۲۲ سوره طه.

می‌کنیم :

آدم از يك دانه سبب سال خون از دیده ریخت

تا اجازت آمدش کان دانه گر خواهی بکار^۱

یا : نیم روز اندر بهشت آدم عدیل ملک بود

هفتصد سال از جگر خون راند بر سنگ و گیا^۲

یا : آنکه آدم را « عصبی آدم » ز پا افکنده بود

گر نه از « ثم اجتمباه » اوش دادی باوری^۳

یا : از بهشت انداختش بر روی خاک

چون سمک در شست او شد از سماک

نوحه « انا ظلمنا » می‌زدی نیست دستان و فسونش را حدی^۴

زندگی زمینی - زندگی این سری آدم و حوا در قرآن بدون

شرح و تفصیل آمده : [گفت فرو روید از آن جا ، برخی از شما برخی

را دشمن ، و شما راست اندر زمین آرامش و بر خورداری تا هنگامی ،

گفت اندر آن بزیید و اندر آن بمیرید و از آن بیرون آید]^۵

بدین شان نخستین آفریده ، زندگی خود را در روی زمین

به گونه‌ای جدا از آنچه در جنت می‌توانست باشد ، در پیش می‌گیرد و کشت

و ورز کردن ، زحمت کشیدن ، زاییدن و بالیدن ، و زایاندن و بالانیدن ،

پس مردن و حتی گاه کشتن راه و رسم فرزندان آدم می‌گردد.

۱- عطار ، دیوان ، ص ۶۴۳ ۲- سنایی ، دیوان ، ص ۴۱

۳- انوری ، ج ۱ ، ص ۲۷۳ ۴- مثنوی ، دفتر ۲

۵- تفسیر طبری ، ج ۲ ، ص ۴۹۹ مفهوم آیه‌های ۲۴ و ۲۵ سوره اعراف

هابیل و قابیل - از دو فرزند آدم نیز در قرآن نامی نرفته ،
 و لیکن باجمال از نخستین جرعه آتش افزونخواهی و آزمندی ، رشک -
 بری و کینه جویی ، به صورت زیر اشارتی می خوانیم :

[و بخوان برایشان خبر فرزندان آدم بزااست ، که کردند قربانی ،
 پذیرفت از یکی از ایشان و پذیرفت از دیگری ، گفت بکشم ترا ، گفت
 که بپذیرد خدای از پرهیزکاران ، اگر دراز کنی سوی من دست تو تا
 بکشی مرا ، نه من درازکنم دست خویش سوی تو که بکشم ترا که من
 بترسم از خدای جهانیان]^۱

دور نیست که نام فرزندان آدم در قصص اسلامی و در نتیجه در
 ادبیات فارسی از تورات نشأت گرفته باشد که در تورات آمده : [و آدم
 زن خود حوا را بشناخت * و او حامله شده قائن را زاید و بار دیگر
 برادر او هابیل را زاید و هابیل گله بان بود و قائن کارکن زمین بود و
 بعد از مرور ایام واقع شد که قائن هدیه ای از محصول زمین برای خداوند
 آورد و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آن ها هدیه ای
 آورد و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت اما قائن و هدیه او را
 منظور نداشت ، قائن بر برادر خود برخاسته او را کشت ، پس آدم بار
 دیگر زن خود را بشناخت *]^۲

بیان مختصر قرآن را طبری با مقداری تفصیل چنین آورده :

۱- همانجا ، ج ۲ ، ص ۳۹۱ - مفهوم آیه های ۲۷ و ۲۸ سوره اعراف

۲- تورات ، سفر پیدایش ، باب ۴ ، آیه های ۱ تا ۲۵

* بشناخت : همبستر شد

۵۱ [هابیل و قابیل هر دو فرزند آدم بودند . . . و خدای تعالی
 آدم را فرموده بود که هر دختر که ترا آید به پسری ده که از شکمی دیگر
 آمده باشد تا به هم شکم نداده باشی . . . پس قایل نزدیک آدم آمد و
 گفت که این خواهر که بامن به یک شکم آمده است به من باید داد
 چرا به هابیل می دهی ؟ آدم گفت یا پسر مرا خدای عز و جل چنین
 فرموده است اکنون اگر شما بدانچه خدای عز و جل فرموده است بر آن
 می روی و فرمان بردار می باشی و الا بروید هر دو و از این جهت قربان
 بکنید هر آن یکی را خدای عز و جل قربان او قبول کند من این دختر
 به وی دهم . . .

قابیل یک دسته گندم بیاورد و بجای قربان بنهاد و هابیل گوسفندی
 فربه بیاورد و همان جا بنهاد و در آن روزگار چنان بود که هر آن وقتی
 که بر مردمان کاری مشکل شدی قربان بکردی و هر که قربان او پذیرفته
 بودی دانستی که آن فرمان خدایست و نشان پذیرفتن قربان آن بودی
 که چون قربان آنجا بنهادی از شکاف کوه آتش بیامدی مثال سیمرغی
 و آنچه پذیرفته بودی از آن قربانها ، بخوردی و آن چیز خاکستر شدی
 و ناپدید شدی . . .

پس هابیل و قابیل هر دو قربان بیاوردند . . . آن آتش بر مثال
 سیمرغ بیامد و بدان قربان هابیل اندر افتاد و بسوخت و قربان ناپدید
 شد . . . پس قایل بکار هابیل در ایستاد و گفت که من ترا بکشم هابیل
 گفت که مرا در این گناهی نیست اگر تو بکشتن من دست دراز کنی من به
 کشتن تو دست دراز نکنم که من از خدای عز و جل بترسم^۱

برادر کشی ، زاهنمائی کلاغ - [خوش کرد او را تن او کشتن برادر او ، بکشت او را و شد از زیانکاران . و بفرستاد خدای کلاغی تا رخشنده کند اندر زمین تا بنماید او را که چگونه پنهان کند بدی برادر او ، گفت ای وای بر من که عاجزترم که باشم چون این کلاغ که پنهان کنم بدی برادر من ؟ و شد از پشیمانان]^۱

اینست تمام آن چیزی که در این مورد که پسر آدم برادرش را می کشد در قرآن آمده اما طبری نیز با اندک شرحی چنین آورده :
[تا وقتی که هاییل بر سر کوهی در خواب شده بود قاییل بدو رسید ... و سنگی برداشت و بر سر او زد ... و او را بکشت و چون کشته بود ندانست که چه می باید کرد و کجا پنهان باید کرد ... و چون چند گاه بر آمد خدای تعالی دو کلاغ بفرستاد پیش او به یکدیگر جنگ کردند و از آن دو گانه یکی کشته شد و آن یکی که زنده مانده بود زمین را به متقار می کند ... و آن کلاغ مرده را بیاورد و بدان گور اندر نهاد و خاک بر سر وی کرد تا در زیر خاک پنهان شد و قاییل از دور در آن کلاغ نگاه همی کرد و چون آنرا بدید گفت ... ای وای بر من که مرا چندین دانش نیست که این کلاغ راست که من نیز این برادر خویش را در زیر خاک پنهان کنم ...]^۲ این موضوع را مولوی چنین پرداخته :

کندن گوری که کمتر پیشه بود کی ز فکر و حیلت و اندیشه بود

۱ - تفسیر طبری ، ج ۲ ، ص ۳۹۱ مفهوم آیه های ۲۷ تا ۳۱ مسوره

اعراف - ۲ - همانجا :

گر بدی این فهم من قابیل را کی نهادی برتسر او هابیل را
 که کجا غایب کنم این کشته را این به خون و خاک درآغشته را
 دید زانگی زاغ مرده در دهان برگرفته درهوا گشته پیران
 از هوا زیر آمد و شد او به فن از پی تعلیم او را گورکن
 پس به چنگال از زمین انگیخت گرد

۴

۵

زود زاغ مرده را درگور کرد
 دفن کردش پس بیوشیدش به خاک

زاغ از الهام حق بد علمناک
 گفت قابیل آه شه * بر عقل من که بود زانگی ز من افزون بفن^۱
 اگر در اشعار نوپردازان و معاصران نیز بگردیم برای همه یا
 بسیاری از این موارد، شواهدی خواهیم یافت. اجمالا برای کشته شدن
 هابیل به دست قابیل، این بند از فریدون مشیری قابل توجه است:

۴

۹

۹

۹

در همان روزی که دست حضرت «قابیل»،
 گشت آلوده به خون حضرت «هابیل»،
 از همان روزی که فرزندان «آدم»
 - صدر پیغام آوران حضرت باری تعالی،
 زهر تلخ دشمنی درخون شان جوشید -
 آدمیت مرد

گرچه آدم زنده بود.^۲

۱- مثنوی دفتر ۴ - ۲- فریدون مشیری، کتاب «پرواز باخورشید»،
 شعر «اشکی برگذرگاه تاریخ» * شه: کلمه ایست که در محل کراهت
 و نفرت گویند (برهان قاطع)

عمر آدم ، فوت آدم ، گمور آدم - واپسین بخش از این گفتار را به دفات حضرت آدم و سومین فرزندش اختصاص می دهیم که بار رسالت را پس از پدر بردوش گرفت : [و مر آدم را علیه السلام هزار سال زندگانی بود و پس از دنیا برفت و شیث هم آنجا بگام او را دفن کرد... و از آن پس يك چند برآمد و حوا نیز بمرد و شیث مر حوا را بر سر آن کوه سرانندیب به گور کرد و گور آدم و حوا آنجا بود تا وقت طوفان، پس چون وقت طوفان نوح بود خدای عز و جل وحی فرستاد سوی نوح، گفت برو قالب آدم و حوا را از آن گور بردار ، نوح برفت و آن قالبهای ایشان برداشت و باخود در کشتی نهاد^۱ پس نوح آن قالبهای آدم و حوا به شهر بیت المقدس نهاده است^۲]

و در تورات آمده : [و آدم صد و سی سال بزیست پس پسری به شیبه و به صورت خود آورد و او را شیث نامید و ایام آدم بعد از آوردن شیث هشتصد سال بود ، پس تمام ایام آدم که زیست نهصد و سی سال بود که مرد]^۳

۱ - یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را (حافظ)

۲ - تفسیر طبری ، ج ۱ ، ص ۶۱

۳ - تورات ، سفر پیدایش ، باب ۵ : آیه های ۳ و ۴ و ۵